

# ما از زندگی هارون چه درسی می‌گیریم؟

هارون برای نقشی که در خروج از مصر داشت و اولین لاوی یا کاهنی هارونی شهرت داشت. هارون در زمان بردگی یهودیان در مصر در یک خانواده لاوی به دنیا آمد، او برادر موسی و سه سال بزرگتر از او بود (خروج فصل ۷ آیه ۷). ما با هارون برای اولین بار در خروج فصل ۴ آشنا می‌شویم، جایی که خدا هارون را همراه موسی نزد فرعون مصر می‌فرستد تا از درخواست کنند یهودیان را آزاد کنند.

اسرائیلی‌ها پس از مرگ یوسف و نسل او در مصر باقی ماندند و افزایش پیدا کردند. فرعون جدید از قدرت گرفتن اسرائیلی‌ها ترسید، بنابراین آنها را به بردگی گرفت و قوانین سختی وضع کرد (خروج فصل ۱ آیه ۸-۱۴). او همچنین به قابله‌های یهودی دستور داد تا نوزادان یهودی پسر را بکشند. قابله‌ها این کار را نکردند بنابراین فرعون دستور داد تا همه آن نوزادان را به محض اینکه به دنیا می‌آیند به رود نیل بیندازند. این قوانین زمان به دنیا آمدن موسی به تصویب رسیده بودند و اجرا می‌شدند. احتمالاً هارون قبل از وضع آن قوانین به دنیا آمده بود و یا به دلیل ترس قابله‌ها از خدا و در نتیجه سرپیچی آنها از فرمان فرعون جان سالم به در برده بود (خروج فصل ۱ آیه ۱۵-۲۲). چیز دیگری درباره هارون گفته نمی‌شود، تا زمانی که خداوند او را نزد موسی هشتاد ساله می‌فرستد.

وقتی خداوند از درون بوته سوزان با موسی صحبت کرد و او را فراخواند تا به مصر باز گردد و از فرعون بخواهد که یهودیان را آزاد کند (خروج فصل ۳-۴)، او برای خداوند دلایلی آورد مبنی بر اینکه مناسب این کار نیست. موسی در نهایت از خدا خواست تا شخص دیگری را برای انجام این کار مامور کند (خروج فصل ۴ آیه ۱۳). «پس خداوند بر موسی خشمگین شد و فرمود: «برادرت هارون سخنور خوبی است و اکنون می‌آید تا تو را ببیند و از دیدنت خوشحال خواهد شد» (خروج فصل ۴ آیه ۱۴). خداوند در ادامه به موسی گفت که هارون به جای او سخن بگوید (خروج فصل ۴ آیه ۱۵-۱۷).

خدا با هارون نیز سخن گفت و به او گفت که نزد موسی در بیابان برود و او هم اطاعت کرد. موسی درباره سخنان خدا با هارون صحبت کرد و همچنین دستورعمل‌ها و نشانه‌هایی که در برابر فرعون باید اجرا شود را هم به او گفت. موسی و هارون در مصر بزرگان اسرائیل را جمع کردند و دستور خدا را به آنها گفتند (خروج فصل ۴ آیه ۲۷-۳۱). این نکته بسیار جالب است که هارون بلافاصله از خدا اطاعت کرد و گفته‌های موسی را باور کرد. به نظر می‌رسد که هارون بدون هیچ سوالی آماده انجام دستور خدا و کمک به برادرش و صحبت با مردم از طرف او بود. هارون احتمالاً واسطه بین موسی و مردم اسرائیل بوده است برای اینکه موسی تمام مدت زندگی خود از آنها دور بود، در آغاز در قصر فرعون و سپس به عنوان یک فراری در سرزمین مدیان.

وقتی داستان خروج بر مردم آشکار شد، موسی و هارون را در برابر فرعون می‌بینیم که معجزات بسیاری انجام می‌دهند و از فرعون می‌خواهند یهودیان را آزاد کند. خدا از عصای هارون در بسیاری از نشانه‌ها و بلایا استفاده کرد. آن دو از دستورات خدا پیروی کردند و در نهایت اسرائیلی‌ها نجات پیدا کردند.

هارون در هدایت اسرائیلی ها در بیابان همراه موسی بود و به عنوان دستیار و سخنگو به او کمک می کرد. وقتی اسرائیلی ها به موسی و هارون غر می زنند و شکایت می کردند (خروج فصل ۱۶ آیه ۲)، « موسی و هارون، بنی اسرائیل را جمع کردند و به ایشان گفتند: «امروز عصر به شما ثابت می شود که این خداوند بود که شما را از سرزمین مصر آزاد کرد. فردا صبح حضور پر جلال خداوند را خواهید دید، زیرا او گله و شکایت شما را که از وی کرده اید شنیده است؛ چون شما در واقع از خداوند شکایت کرده اید نه از ما. ما کیستیم که از ما شکایت کنید؟ از این پس، عصرها خداوند به شما گوشت خواهد داد و صبحها نان» (خروج فصل ۱۶ آیه های ۶-۸). موسی از هارون خواست تا مردم را دور هم در حضور خدا جمع کند، شکوه و جلال خداوند در مقابل آنها از میان ابر ظاهر شد (خروج فصل ۱۶ آیه ۱۰). در این زمان بود که خدا برای آنها نان من و بلرچین مهیا کرد. خدا به موسی گفت به اندازه یک عومر از آن نان به عنوان یادگاری برای آیندگان نگه دارد، موسی از هارون خواست تا این کار را انجام دهد (خروج فصل ۱۶ آیه های ۳۲-۳۵).

با شورش قورح علیه موسی و هارون، خداوند معجزه ای انجام می دهد تا ثابت شود که هارون و فرزندان او برای خدمت در حضور خدا انتخاب شدند. دوازده عصا از دوازده قبیله جمع آوری شد. عصای که از طرف قبیله لاوی بود نام هارون بر روی او حک شده بود. عصاها را تمام مدت شب جلوی خیمه عبادت مقابل صندوق عهد قرار دادند و روز بعد « موسی به آنجا رفت و دید عصای هارون که معرف قبیله لاوی بود شکفته و گل کرده و بادام داده است» (اعداد فصل ۱۷ آیه ۸). خدا به موسی دستور داد که «عصای هارون را در کنار صندوق عهد بگذارد تا هشدار می دهد به این قوم سرکش باشد که بدانند اگر به شکایت خود پایان ندهند، از بین خواهند رفت» (آیه ۱۰).

نکته بسیار جالبی است که یوشع، فرمانده لشکر اسرائیل، زمانی در نبرد با عمالیقی پیروز می شد که دستان موسی برای دعا بالا بود. موسی خسته شد و از حال رفت، به همین دلیل هارون و حور او را روی سنگی نشانند و دستان او را بالا نگه داشتند. این مثال تصویر روشنی از خدمت هارون به برادرش است. او از برادر خود یعنی کسی که خدا او را برای رهایی اسرائیلی ها از اسارت انتخاب کرد حمایت کرد.

خداوند در کوه سینا به مردم اسرائیل هشدار داد که هنگام ملاقات او با موسی و ابلاغ قانون عهد قدیم از آنجا دور شوند. در یکی از صعودهای موسی به کوه سینا خدا از او خواست تا هارون را همراه خود بیاورد (خروج فصل ۱۹ آیه ۲۴). بعد از آن هر زمانی که موسی روی کوه سینا با خدا ملاقات می کرد، هارون و حور او را مسئول کنترل اوضاع و رسیدگی به بحث های احتمالی در میان میکرد (خروج فصل ۲۴ آیه ۱۴).

متأسفانه زمانی که مسئولیت بر روی دوش هارون بود روزگار بر وفق مراد او سپری نشد. مردم طاقت نیاوردند و نتوانستند منتظر بازگشت موسی بمانند و از هارون خواستند تا خدایی برای آنها بسازد. ظاهراً هارون در برابر درخواست آنها مقاومت نکرد، طلا و جواهر آنها را گرفت و با آنها بتی به شکل گوساله ساخت. او حتی قربانگاهی مقابل گوساله طلایی ساخت و جشنی برای آن برپا کرد (خروج فصل ۳۲ آیه های ۱-۶). درک این مطلب بسیار مشکل است که یک مردی که با اشتیاق از فرمان خدا اطاعت کرد و به برادرش در رهایی یهودیان از مصر کمک کرد، معجزات شگفت انگیز خدا را دید، و حتی خدا را روی

کوه سینا دیده بود بتواند این کار را انجام دهد. اشتباه هارون نشان دهنده طبیعت بشر است. ما از انگیزه هارون اطلاعی نداریم اما می توان تصور کرد که او به خدا شک کرده و از مردم ترسیده بود.

خدا به موسی درباره مردم و گوساله طلایی گفت و تهدید کرد که همه آنها را نابود خواهد کرد و از نسل موسی ملت بزرگی خواهد ساخت. موسی برای مردم میانجی گری کرد و نزد آنها بازگشت (خروج فصل ۳۲ آیه های ۷-۱۸). او وقتی به اردوگاه نزدیک شده و آن وضعیت را دید، «وقتی به اردوگاه نزدیک شدند، موسی چشمش به گوساله طلایی افتاد که مردم در برابرش می رقصیدند و شادی می کردند. پس موسی آنچنان خشمگین شد که لوحها را به پایین کوه پرت کرد و لوحها تکه تکه شد» (خروج فصل ۳۲ آیه ۱۹). آن لوح ها حاوی دستورات خدا بودند، موسی آنها را نه فقط از روی عصبانیت بلکه از روی عهدشکنی مردم شکست. آن بت را سوزاند، خاکسترش را در آب ریخت و مردم را مجبور به نوشیدن از آن آب کرد (خروج فصل ۳۲ آیه ۲۰). وقتی موسی از هارون دلیل این کار مردم و اجازه دادن او برای انجام آن را پرسید، هارون گفت که مردم گله و شکایت کردند و از او درخواست کردند اما او جوابی برای نقش خودش نداشت. هارون قبول کرد که جواهرات مردم را جمع اوری کرد درون آتش انداخت، «گوشواره های طلا را در آتش ریختم و این گوساله از آن ساخته شد» (خروج فصل ۳۲ آیه ۲۴). «وقتی موسی دید که قوم با کمک هارون اینچنین افسار گسیخته شده و پیش دشمنان، خود را بی آبرو کرده اند» (خروج فصل ۳۲ آیه ۲۵). موسی از کسانی که طرف خدا هستند خواست تا دور او جمع شوند، لای ها دور او جمع شدند و موسی از آنها خواست تا عده ای از مردم را بکشند. موسی باز هم برای مردم نزد خدا میانجی گری کرد. خدا پادرمیانی موسی را پذیرفت اما برای گناهی که مرتکب شده بودند بلایی برایشان فرستاد (خروج فصل ۳۲ آیه های ۳۳-۳۵).

گوساله سامری تنها اشتباه هارون نبود. در اعداد فصل ۱۲ هارون و مریم (هارون و خواهر موسی) با موسی مخالفت کردند: «روزی مریم و هارون موسی را به علت اینکه زن او حبشی بود، سرزنش کردند. آنها گفتند: «آیا خداوند فقط بوسیله موسی سخن گفته است؟ مگر او به وسیله ما نیز سخن نگفته است؟» خداوند سخنان آنها را شنید» (اعداد فصل ۱۲ آیه های ۱-۲). چنین غروری خداپسندانه نیست، اما خطر رایجی است که در میان رهبران وجود دارد، بسیاری از ما هم شاید شبیه هارون باشیم. خداوند با سه بردار و خواهر ملاقات کرد، از موسی در برابر هارون و مریم دفاع کرد، و از آنها پرسید که چرا از حرف زدن بر علیه موسی نترسیدند. به محضی اینکه ابری که خداوند از میان آن صحبت می کرد محو شد بدن مریم از جذام سفید شد. هارون از موسی خواهش کرد و موسی از خدا درخواست شفا کرد، مریم بعد از هفت روز شفا پیدا کرد (اعداد فصل ۱۲ آیه های ۳-۱۶). جالب است که مریم به جذام مبتلا شد ولی هارون نه. درخواست عاجزانه هارون از موسی نیز قابل توجه است، او گناه خودش را پذیرفت و از او خواست که اجازه ندهد مریم رنج بکشد. به نظر می رسد که هارون واقعا پشیمان بود.

هارون و پسرانش از طرف خداوند به مقام کاهنی مردم منصوب شدند، او اولین کاهن اعظم بود. خداوند دستورات لازم درباره کاهنی را در روی کوه سینا به موسی داد، دستوراتی مانند چگونگی تقدیس کاهنان و نوع لباس آنها. خداوند به موسی گفت مقام کاهنی برای همیشه برای هارون و پسرانش است (خروج فصل ۲۹ آیه ۹). هارون کاهن اعظم شد و فرزندان او تا تخریب معبد در سال ۷۰ میلادی به عنوان کاهن خدمت می کردند. کتاب عبرانیان در عهد جدید مطالب زیادی برای توضیح فرق بین کاهنی ابدی عیسی مسیح با کاهنی هارونی می کند. کاهنان لای می بایست قربانی هایی را به طور پیوسته برای گناهان خود

و دیگران اهدا می کردند. عیسی مسیح بی گناه بود، قربانی او برای مردم یک بار و برای همیشه انجام شد و پایان گرفت (عبرانیان فصل ۴-۱۰).

ناداب و ابیهو از روش کاهنی هارون تبعیت نکردند و توسط خدا کشته شدند، برای اینکه « آتش غیر مجاز بر آتشدان خود نهاده، بر آن بخور گذاشتند و به حضور خداوند تقدیم کردند » (لاویان فصل ۱۰ آیه ۱). موسی به هارون گفت منظور خدا از اینکه باید حرمت قدوسیت خدا نگه داشته شود همین بود، هارون در برابر این حرف سکوت کرد (لاویان فصل ۱۰ آیه ۳). هارون از پسران خود دفاعی نکرد و کار خدا را هم سرزنش نکرد. به نظر می رسد که هارون قدوسیت خدا را واقعا درک کرده بود و مجازات پسرانش را پذیرفت.

هارون نیز مانند موسی به سبب گناهی که در مریبه مرتکب شدند اجازه ورود به سرزمین موعود را نداشت (اعداد فصل ۲۰ آیه ۲۳). خداوند به موسی، هارون و العازر (پسر هارون) دستور داد تا از کوه حور بالا بروند. در آنجا العازر به عنوان کاهن اعظم تقدیس می شود و هارون می میرد (اعداد فصل ۲۰ آیه های ۲۶-۲۹).

زندگی هارون نشان دهنده قداست خداوند و لطف اوست. هارون کار خود را به عنوان یک خدمتگزار مطیع و باایمان آغاز کرد، با اشتیاق از طرف موسی به عنوان واسطه صحبت کرد. او همچنین در سیستم قربانی تعیین شده توسط خداوند نیز خدمت کرد، این سیستم تصویری از قربانی نهایی یعنی عیسی مسیح بود. هارون هم مانند هر انسان دیگری گناهکار بود. او حتی پس از دیدن کارهای شگفت انگیزی که خدا انجام داد گوساله طلایی را ساخت و مردم را برای پرستش آن هدایت کرد. اما به نظر می رسد که هارون آموخت و بزرگ شد، گناه خود بر ضد موسی و مرگ فرزندان نافرمان خود را پذیرفت. ما از زندگی هارون خدمت به خدا، سهم شدن و کمک در مسئولیت رهبری و اطاعت از خدا را یاد می گیریم.